

نمود جنسیت گرایی، ناجنسیت گرایی و فراجنسیت گرایی در شعر فروغ فرخزاد

* علیرضا آذرپیک - پروین احمدی

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، گرایش ادبیات پایداری، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. (نویسنده مسئول)
 رایانامه: ali.azar@yahoo.com
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، مرکز اسلام آباد غرب، کرمانشاه، ایران.

اطلاعات مقاله (۸۵ - ۶۵) چکیده

نوع مقاله:	زبان از عناصر بنیادین نوشتار به شمار می‌رود. بسیاری معتقدند میان زبان مردانه و زنانه در نوشتار تفاوت وجود دارد لذا در شاخهٔ رادیکال و پست‌مدرن جنبش زنان فمینیسم زبان و نوشتار زنانه مورد توجه بسیاری قرار گرفت؛ هر چند وجود چنین زبانی، با منطق شکل‌گیری خود زبان سازگار نیست و عنصر جنسیت نمی‌تواند عامل مؤثری برای ایجاد زبانی مستقل باشد. بنابراین از زبان و نوشتار زنانه به عنوان یک رویکرد به زبان و نوشتار یا نوعی شیوهٔ نگارش که در قید و بند جنسیت قرار گرفته می‌توان یاد کرد؛ لذا نگرش فرافمینیسم از شاخهٔ زبان‌شناسی فراساختارگرا با تمایزی که بین نوشتار زنانه (جنسیتی) نوشتار فراجنسیتی و غیرجنسیتی قائل است سعی دارد نمونه‌هایی را بررسی و نگرش‌های ذکر شده را تبیین و تشریح نماید. مقاله حاضر ضمن بررسی انواع نوشتار اعم از جنسیتی، فراجنسیتی، غیرجنسیتی می‌کوشد نگاهی متفاوت به نسبت بین زبان و جنسیت و هر گونه الگوی پیشینی دارد که زبان نوشتار را به زنانه و مردانه تقسیم می‌کند؛ داشته باشد لذا با بررسی آثاری از فروغ فرخزاد نمونه‌هایی از انواع روابط بین زبان و نوشتار را ارائه می‌دهد تا نشان دهد تقسیم‌بندی نوع نوشتار به زنانه و مردانه نگرشی کاملاً جنسیت‌زده است. این پژوهش مفهوم نوشتار زنانه و مردانه و یافتن پاسخ‌هایی فراتر از آنچه گذشتگان ارائه کرده‌اند را به روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌ها را به صورت کیفی گردآوری کرده است.
تاریخ دریافت:	۱۴۰۲/۰۲/۰۶
تاریخ پذیرش:	۱۴۰۲/۰۶/۲۹
واژه‌های کلیدی:	فرافمینیسم نوشتار جنسیتی فراجنسیتی غیرجنسیتی فروغ فرخزاد

۱. مقدمه

تا به حال در مورد نوشتار زنانه و مردانه مباحث گوناگونی صورت گرفته که اغلب از اواخر دهه ۶۰ میلادی در یافته‌های جامعه‌شناسی زبان و نظریات فمینیست‌ها و آراء اندیشمندانی چون ژاک لاکان و ژاک دریدا و... به وجود آمده است. آن‌ها معتقدند زنان بیشتر از مردان نسبت به کاربرد واژگان حساسیت دارند. هر چند کریستوا و اغلب فمینیست‌ها معتقد هستند که زبان وجوه زنانه را نفی کرده و لازم است زبان به طور متعادل‌تری نسبت به زبان و نوشتار زنانه عمل کند. برخی نیز به غلط زبان زنانه در نوشتار را کاربرد عناصر اروتیک و تنانگی در نوشتار دانسته‌اند که امری سطحی و فاقد بنیان روایت است.

اما فرافمینیسم که نگرشی است ذیل مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرایی، نوشتار زنانه را به ماهو زنانه نمی‌نگرد بلکه آن را به ماهو وجود می‌نگرد و فراتر از تمام سیستم‌ها و ساختارهایی که جنسیت را تعریف و برای آن چارچوبه تعیین می‌کنند به مسئله جنس، جنسیت و زبان نگاه فراجنسیتی و جنس سوم‌گرایانه دارد؛ لذا زبان و جنسیت سیستم‌ها و ساختارهایی هستند که تا به حال تک بعدگرایانه نگریسته شده‌اند و بی‌آنکه به خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی - فردی روانی - جنسیتی پرداخته باشند برای زبان و جنسیت زبان حد و مرز تعیین کرده‌اند و به جای اینکه به زبان به ماهو زبان نگریسته شود به زبان به ماهو مردانه‌نگری پرداخته شده است. در زبان‌شناسی فراساختارگرا، فراتر از ساختارهایی که قدرت حاکم بر جامعه - مردان و زنان - تحمیل کرده درصدد است با فراروی از ساختارهای افراطی - انحطاطی - انحصاری به زبان به ماهو زبان و زبان به ماهو وجود (لوگوسیک) بنگرد؛ لذا در همین راستا با تقسیم‌بندی‌هایی نگرش و انواع نگارش به جنسیتی، فراجنسیتی و... جنسیتی مواجه هستیم که انواع سوگیری‌ها را نسبت به این موضوع نشان می‌دهد.

در این نوشتار به انواع نگاه‌های جنسیتی، غیرجنسیتی و فراجنسیتی به نوشتار در شعر فروغ خواهیم پرداخت.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

نوع نوشتار زنانه و مردانه پارادایمی برگرفته از دوالیته میان زن و مرد در بنیان روایت سنت است. در سنت با توجه به تقابل‌های ده‌گانه یونان باستان زن در مقابل مرد قرار می‌گرفت نه به عنوان مکمل بلکه به عنوان تضاد و تقابل و دویت و دیگری که توسط خود اندیشیده می‌شد. اصطلاح سبک‌شناسی فمینیستی را نخستین‌بار در نوشته‌های سارا میلز (۱۹۹۵) می‌بینیم.

پژوهش‌های سبک بر اساس دیدگاه سبک‌شناسی فمینیستی، بنیاد ایدئولوژیک دارد که در واقع عبارت است از خوانش اجتماعی متن و بررسی وضعیت یک ایدئولوژی در سخن. پس کار سبک‌شناسانه زنانه عبارت است از بررسی سبک از چشم انداز باورها و عقاید مربوط به موقعیت اجتماعی و حقوق زن. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۹۵)

مسأله‌ای که فمینیست‌ها و غیرفمینیست‌ها با آن مواجه هستند آن است که آیا زبان دارای دو قطبیتی زنانه و مردانه است؟ اگر زبان دو قطبی است آیا اندیشه نیز دو قطبی است؟ چگونه است که با نوشتارهایی مواجه می‌شویم که توسط زن نگارش یافته اما دارای نوع نگاه و نگارش مردانه است و بالعکس چگونه یک مرد در نوشتار دارای نوع نگاه و نگارش زنانه است؟ زبان دو قطبی است یا نوع نگاه انسان‌ها به زبان آن را جنسیت زده کرده است؟ آیا اصولاً باید نوشتار زنانه و مردانه داشته باشیم؟ چه نگرش‌هایی ریشه‌گاه این دو قطبی را به وجود آورده‌اند؟

مسلم است که بر مبنای تفاوت در روحیات زنانه و مردانه تفاوت‌هایی در روان این دو جنس دیده می‌شود و شاعران مرد و زن نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ فمینیست‌ها در برخی موارد این تفاوت‌ها را لازم دانسته و آن را نوعی هویت جنسیتی به شمار می‌آورند. در فرهنگ مردسالار همانطور که گفته شد مرد «مثبت» یا معیار و زن «منفی» یا به قول سیمون دوبوار «دیگری» تلقی می‌شود. دوبوار معتقد است دیگربودگی مقوله‌ای بنیادی در تفکر بشر است که تا حدودی ناشی از تقسیم کار که به خاطر زایمان و بچه‌داری به زنان تحمیل می‌شود؛ زنان باید عقلانیت و قدرت انتقالشان را تقویت کنند تا ارتقاء یابند. (هام مگی، به نقل از مهاجر، ۱۳۸۲: ۱۶۸)

این پژوهش درصدد است با تبیین انواع نوشتار در زبان، به تعریف خودآگاه و ناخودآگاه روان-جنسیتی از بین انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه پرداخته و سپس با تحلیل اشعار فروغ فرخزاد انواع نگاه‌های فراجنسیتی و غیرجنسیت‌گرایانه و جنسیت‌گرایانه را با فراروی از ساختارها و مکتب فراساختارگرایی تحلیل و بررسی نماید. بنابراین این سوال مطرح است که آیا فروغ فرخزاد توانسته است از زنانه‌نویسی یا نوشتار مبتنی بر جنسیت فراروی کند یا خیر؟ شاخصه‌های فراجنسیت‌نویسی در اشعار فروغ فرخزاد چه عواملی است؟

۲-۱. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

تا به حال شعر کلاسیک و مدرن زنان ایران از ساحت جنسیت‌گرایی مورد بررسی و تحلیل و تفسیر قرار گرفته لذا این نوشتار درصدد است تا با ارائه نمونه‌هایی از اشعار فروغ فرخزاد

سیر تحول نگرش این شاعر به جنسیت را مورد توجه قرار دهد. همچنین وجود برخی شبهات در مورد زبان زنانه و مردانه، پژوهشگران را بر آن داشت تا این موضوع را مورد تدقیق و تحقیق قرار داده، به دستاوردهایی در این زمینه دست یابند که راهگشای مقالات و نوشتارهای آینده خواهد بود.

۳-۱. پیشینه پژوهش

بحث نوشتار فراجنسیتی به عنوان یکی از شاخه‌های فرافمینیسم در ایران پیشینه‌ای طولانی ندارد و پژوهش‌های انجام شده از منظر انکار، رد و یا تضاد نگریسته شده و فاقد سیستم و نگرش فلسفی است. فرادستی و فرودستی در زبان، (۱۳۸۱) مریم پاک‌نهاد جبروتی؛ زبان زنان (۱۳۸۲) محبوبه خراسانی؛ زبان خویش را باز یافتند، (۱۳۹۴) اثر شیما زارعی از جمله این آثار هستند. مقالات و پایان نامه‌هایی نیز در این زمینه تدوین شده است: تجلی نوشتار زنانه در کتاب دا، (۱۳۹۲) مهدی نیک‌منش و منا برجی‌خانی، در این پژوهش آثار زنان از منظر واژگان، جمله‌ها و موضوعات مورد بررسی واقع می‌شود. نوشتار زنانه در ایران (۱۳۹۹) شبیم جعفرزاده و امانوئل بقژه، در این پژوهش دو رمان از زویا پیرزاد و محب علی از لحاظ شاخصه‌های نوشتار زنانه بر اساس نظریات آلن سیسکو بررسی و مشخص شد رمان زویا پیرزاد از لحاظ شاخصه‌های زنانه نویسی خصوصیات لازم را داراست و می‌تواند در عرصه زنانه‌نویسی از آن یاد کرد. زبان و نوشتار زنانه توهم یا واقعیت؟ (۱۳۸۸) قدرت الله طاهری، این نوشتار زبان و نوشتار زنانه را امری موهوم دانسته و با ارائه دلایلی می‌گوید نوع نوشتار وجود ندارد و لذا تفاوت نوشتار مردان از نوشتار زنان را به لحن و عناصر درون‌مایه‌ای فرو می‌کاهد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. مبانی نظری

۲-۱-۱. نوشتار زنانه

زبان‌شناسان برآنند که زنان نسبت به رفتارهای زبانی خود و دیگران حساس‌تر از مردان‌اند و در یک بافت رسمی، بسیار بیش از مردان به زبان معیار پایبند هستند؛ زیرا حساسیت ایشان نسبت به موقعیت اجتماعی‌شان سبب می‌شود که از الگوهای رسمی‌تر و گونه‌های معتبر زبان استفاده کنند. برخورد زنان با زبان به مثابه رفتار اجتماعی بسیار متفاوت با مردان است. زنان از آن جهت نسبت به درستی گفتار خود حساس‌اند که در هنگام گفتار، کمتر احساس امنیت

می‌کنند. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۴۰۰-۴۰۱) لوس ایریگاری و ژولیا کریستوا، نظریه‌پردازان این رویکرد معتقدند؛ زبان به گونه‌ای نظام یافته است که وجود زنانه را نفی می‌کند. ایریگاری به شرایطی می‌نگرد که در آن وضع زن در قلمرو نمادین ممکن است دگرگون شود. او معتقد است مردان، زنانگی را تعریف کرده‌اند. این تعریف متأثر از تقسیم‌بندی دو وجهی حاکم بر اندیشه غربی و فرض دوگانگی متضادی است که همیشه در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند. (مکاریک، ۱۳۸۴: ۳۹۲) «فمینیسم» اصطلاحی است که معرف نوشته‌های زنان است و توضیح می‌دهد که نوشته‌های زنان گفتمانی خاص، نزدیک‌تر با جنس، عواطف و ناشناخته‌های زنان است. (هام مگی، ۱۳۸۲: ۲۳۶) نوشتار زنانه نظریه‌ای بر پایه‌ی این اعتقاد است که زنان و مردان در مقایسه با یکدیگر، روحیات و خلقیاتی متفاوت دارند و بر این اساس می‌توان تفاوت‌های نوشتاری این دو جنس را بررسی کرد. روبین لیکاف (۱۹۷۵) به عنوان یک جامعه‌شناس نخستین کسی است که مسأله‌ی زبان زنانه را مطرح کرد. او معتقد است زبان زنان پست‌تر از زبان مردان است زیرا شامل انگاره‌های «ضعف» و «عدم قطعیت» است و بر مطالب بی‌اهمیت، غیرجدی و واکنش‌های عاطفی تأکید دارد. به نظر او گفتار مردان «نیرومندتر» است و چنانچه زنان خواهان کسب برابری‌های اجتماعی با مردان باشند باید زبان آن‌ها را بپذیرند. (سلدن، ۱۳۷۷: ۲۶۳)

یکی از مطرح‌ترین و جنجالی‌ترین نظریه‌ها در زمینه‌ی نوع نوشتار، «نوشتار زنانه» الن سیسکو (۱۹۳۷) است که به علت خاستگاه جغرافیایی و فرهنگی‌اش، با استفاده از روش تفکر و نظام اندیشگانی دریدا و لکان، اصول بنیادی فمینیسم را باز تعریف کرد و برداشت نوینی از نوشتار زنانه ارائه کرد. سیسکو در «خنده مدوسا» از زنان می‌خواهد که بدون ترس، شرم، یا احساس گناه، بدن خود را بنویسند و با الهام گرفتن از جسمیت و سکسوالیته‌ی خود که به زعم او قرن‌ها سرکوب شده؛ روایت‌گری کنند. به بیان دیگر، سیسکو بدن زنان را منبع تکثر و چند صدایی می‌داند و معتقد است که موهبت‌هایی چون بارداری و مادرانگی می‌توانند نوعی ارتباط خاص با «دیگری» را تحقق بخشند که در نوشتار مابازای آن سیالیت و بی‌کرانگی است. (cixous, 1976; 48)

از دید سیسکو، مردان قلم به دست در نظام معنایی قضیب محور «همواره با جوهر سیاه می‌نویسند و اندیشه‌های خود را به دقت در قالبی جای می‌دهند که ساختاری با مرزهای معین به شدت تحمیل شده دارد. (تانگ، ۱۳۹۸: ک. نوروزی رشاوند، غفاری، ۱۴۰۰: ۲۶۹) بنابراین، نوشتار زنانه به دلیل نامتناهی بودن و تعیین‌ناپذیری، مفهومی ایدآل و همواره در روند محقق «شدن» است. فتوحی ویژگی‌های زبان زنانه را اینگونه بر می‌شمارد: تعبیرهای زنانه مانند

ورپریده، دلیل مرده، جوون مرگ شی و.../ کاربرد بیشتر جمله‌های ساده، جمله‌های هم‌پایه و جمله‌های مقطع، توأم با جزئی‌نگری و ریزبینی/ بسامد بیشتر جمله‌ها و عبارات‌های عاطفی و تعجبی/ غلبه کناه و تعریض/ استعاره‌های زنانه/ رعایت ادب و کاربرد کمتر خشونت کلامی/ استفاده بیشتر از گفت‌کنش‌های نفرین و دعا (فتوحی، ۱۳۹۱: همان)

هر چند تا به حال آثار ادبی در حوزه گفتار بررسی شده و متغیرهایی مانند میزان کلام، نوبت و رشته کلام، قطع کلام، پرسش‌های ضمیمه‌ای، تصدیق‌کننده‌ها، دشواژه‌ها، اصطلاحات تعجبی-ندایی، سوگندواژه‌ها و... مورد بررسی قرار گرفته است. (حسنی رنجبر و نجفی عرب، ۱۳۹۱: ۴) ویژگی‌های زیر را می‌توان به عنوان زبان جنسیت‌زده که مختص یک تابع‌شناسا یا دیگری است نام برد:

میزان کلام (کمیت گفتار در فاعل شناسا بیشتر و در تابع شناسا کمتر)
 کاربرد زبان آمرانه و زبان محافظه کارانه (زبان آمرانه مختص فاعل شناسا و زبان محافظه کارانه مختص سوژه تابع شناسا یا دیگری)

دستوری و زبان آمرانه (در سوژه فاعل شناسا بیشتر و در سوژه تابع شناسا کمتر)
 قطع کلام (سوژه فاعل شناسا بیشتر کلام سوژه تابع شناسا را قطع می‌کند)
 کلام رقابتی و مشارکتی (کلام رقابتی مختص سوژه فاعل شناسا و کلام مشارکتی مختص سوژه تابع شنا است)

قاطعیت و انقیاد (سوژه فاعل شناسا دارای کلام قاطعانه، بزرگسالانه و مستقیم در حالی که سوژه تابع شناسا نابالغ، رسمی و مؤدبانه است)

لذا زبان واقعیت تاریخی مشخصی است که حول نظام نمادین مردان شکل گرفته است. به این ترتیب، زنان در تلاش برای تحقق آزادی عمل نسبی‌شان، با ابزاری (زبانی) مواجه می‌شوند که فرصت چندانی برای این کار به آنها نمی‌دهد پس به ناچار میل به واسازی زبان در آنها شکل می‌گیرد. (سیسکو، ۱۹۷۵: ۱۰) در این راستا نگرش فرافمینیسم سه رویکرد را نسبت به انواع نوشتار مطرح کرده است:

الف- نگرگاه‌های غیرجنسیتی جنس‌انکارانه: مبلغ شیوه‌های مختلف دنیاگریزی و تن‌ستیزی. این نوع که بنیادی رهبانی‌نگرانه دارد پیشنهاد می‌دهد که انسان‌ها از جهان سرشتمانی جنسی-جنسیتی خود بگریزند و به اشکال گونه‌گون سرکوب کنند.

ب- فراجنسیت‌گرایی: این شیوه زیست بر این باور است که انسان‌ها دارای هفت خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی هفت‌گانه هستند که در ساختار مشکک تمام آن‌ها ظرفیت‌های موجودی فراوانی در اختیار بشر قرار دارد که هر انسانی که در ساحتی از یک یا چند خودآگاه

و ناخودآگاه جمعی-فردی خود را محدود سازد بی‌تردید امکانات وجودی (لوگوسیک) فراوانی را از دست خواهد داد. (ر.ک. مقدمه آذربیک، عسگری، ۱۴۰۱: ۲۳)

پ- ناجنسیت‌گرایی: این شیوه نیز که در دو شاخه در فلسفه و ادبیات نوقلندرانه با تئورایز کردن جهان‌بینی قلندرانی چون حافظ شیرازی در فراگرایی برای نخستین بار مطرح شد و نوع نوشتار ناجنسیت‌گرا زیر مجموعه آن است که بیان‌گر اثری است که تا حد امکان فراتر از هرگونه دغدغه و درنگ جنسی-جنسیتی است و اگر نام هنرمند و نویسنده ذکر نشود جنسیت نویسنده قابل تشخیص نخواهد بود زیرا دغدغه نگارنده ساحات دیگر وجود انسانی است. (همان)

۲-۱-۲. فرافمینیسیم

فرافمینیسیم شاخه از فراساختارگرایی است که با ورود به مباحث وجودشناسی، تعاریف نوینی از فاعل‌شناسا، تابع‌شناسا، دگرسوژه، نوشتار زنانه و مردانه ارائه می‌دهد. سوژه در فراساختارگرایی دو ساحت دارد: یکی فاعل‌شناسا که فراساختاری عمل می‌کند و دیگری تابع‌شناسا.

تمام مردان و زنانی که رفتاری درون ساختاری دارند و خود را تابع و مقید به ساختار خاصی می‌دانند تابع بی‌قید و شرط ساختاری هستند که بنیان‌روایت‌ها برای آن‌ها تعریف کرده است. در واقع هستی ابژه نیست بلکه چون بر ما تأثیر می‌گذارد و سبب کنش و واکنش در انسان‌ها می‌شود دگرسوژه ماست و جنسیت‌ها نیز نسبت به یکدیگر دگرسوژه‌اند و نسبت به تاریخ فراسوژه‌اند؛ زیرا اشراف بیشتری بر تاریخ دارند. (آذربیک، ۱۳۹۸: orianism.com)

بنابر اصل تشکیک موجودی می‌توان گفت سوژه تابع‌شناسا برای گسترش حیطة ادراک می‌بایست از ساختارها فراروی کند تا بتواند امکانات وجودی گسترده‌تری را نمود ببخشد. پس هر سوژه تابع‌شناسایی که بتواند با فراروی از ساختارها امکانات وجودی بیشتری را کشف و به ظرفیت‌های موجودی تبدیل کند تبدیل به سوژه فاعل‌شناسا می‌شود اما چنانچه به تبعیت از ساختارها تن دهد یک سوژه تابع‌شناساست. (مسیح، ۱۴۰۱: ۱۳)

در فراساختارگرایی دگرسوژه‌ها با یکدیگر به دیالکتیک ادراکی می‌پردازند. یعنی برای رسیدن به سهم وجودی-موجودی به درک یکدیگر می‌پردازند و درک فرایندی یک طرفه نیست بلکه هم‌افزایانه و دو طرفه است و دیالکتیک‌محور است نه گفتگویی.

در دیالکتیک ادراکی ارتباط بی‌واسطه بی‌وسيله نیست و این دیالکتیک میل به فراروی از جنسیت‌زده‌گی به سمت دریافت سهم وجودی-موجودی است؛ لذا در دگرسوژه خود و دیگری

در ساحت وجود برابرند اما در موجودیت بنابر حضور در انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه مشکک هستند. (همان) بنابراین:
خود= دگرسوژه/ دیگری= دگرسوژه/ هستی= دگرسوژه

۲-۱-۳. فرا (fara)

ultra سیستمی مافوق و بالاتر و فراتر از سیستم‌های پیشین، neo بیانگر سیستمی تازه و نوین و post به سیستم و ساختاری بعد و پس از سیستم‌های پیشین اشاره دارد meta و رای، در پس، ماورا، فرا، دگر... و اغلب به معنای پس از و بعد از به کار می‌رود و هیچ یک در معنای فرا که از فراروی از چهارچوبه‌های بسته به منظور رسیدن به مقام جامعی فرآمده؛ به کار گرفته نشده‌اند.

بنابراین (fara) در فراساختارگرایی به معنای بالاتر و برتر و بعد از و ماورا و تازه و نو نیست بلکه به معنای یک نوع نگرگاه هستی‌شناختی است که با دریافت کشف لوگوسیک سیستم‌ها و ساختارهای متعدد خود را به چهارچوبه افراطی-انحطاطی-انحصاری (ساختار) محدود نمی‌کند؛ لذا سیستمی فوق سیستم دیگر ایجاد نمی‌کند بلکه سیستم فراگرایی یک سیستم باز است که آغوش خود را بر تمام ساحات لوگوسیک گشوده و یک رویکرد انضمامی نسبت به لوگوس دارد و یک رویکرد کاهشی-افزایشی یا حذف و انکارگرا ندارد. همچنین یک رویکرد درون سیستمی ندارد تا خود را بعد و یا پس از ساختارهای پیشین معرفی کند بلکه مبتنی بر حرکت بسیط عمیق‌گرایانه به ساختارها می‌نگرد. ابعاد ثابت ساختارها را کشف لوگوسیک آن‌ها می‌داند و ساحات متغییر را چهارچوبه آن‌ها در نظر می‌گیرد. فراساختار به معنای بعد از یا مافوق ساختارهای پیشین نیست؛ حتی به معنای ساختارزدایی نیز نیست. فرافمینیسم به معنای بالاتر یا مافوق فمینیسم یا پس از فمینیسم نیست لذا فراجنسیت‌گرایی به معنای پس از جنسیت‌گرایی، ناجنسیت‌گرایی و... نیست. پس می‌توان گفت فرا (fara) یک پیشوند نوین در ساختار زبان فارسی است که بیانگر نگرگاه فراساختارگرایی است.

۲-۲. تحلیل اثر

این نوشتار برای نخستین بار در تاریخ تمدن بشری در شاکله‌ای اندیشگانی و سیستمی فراگرایانه مقوله‌های گونه‌گون فراجنسیتی و زبان فراجنسیتی را ارائه می‌دهد که به گونه‌ای کلی و گذرا می‌توان آن‌ها را به سه دسته بنیادین تقسیم کرد:

۲-۲-۱. جنسیت‌گرایی

در مقوله جنسیت‌گرایی می‌توان به انواع نگرش‌های فمینیستی و مردسالارانه اشاره کرد که در هر یک جنسیت موضوع محوری قرار گرفته است و انواع نگرش‌های زنانه‌محور و مردانه‌محور را در بر می‌گیرد و می‌توان از آن با عنوان «جنسیت‌سوژه‌گرایی» یاد کرد که عبارتند از: این نوع نگرزی چه در حیطة جنسیت مذکر (مردسالاران) و چه در حیطة جنسیت مؤنث (زن‌سالاران) اصل و بنیاد تمام تمایزات را در تفاوت‌های جنسیتی-روانی می‌پندارند. مثلاً در حیطة فمینیسم می‌توان به دو دسته کلی اشاره کرد:

یک- زنانه محوری: گروهی که بر پایه زنانه‌محوری به برتری همه‌جانبه جنسیت خویش قائل‌اند. دو- زنانه‌نگری: جماعتی که خارج از بحث بهتری یا کهنتری قائل به نمود تعیین یافته زنانه‌نگری در همه چیز است به باور آن‌ها تمام علوم انسانی، تجربی، ادیان و معارف بشری از آغاز تا امروز شدیداً بنیان مذکرنگری دارند و آنان می‌خواهند با اپوخته‌گذاری به مشاهده هستی در تمامی ساحات از دیدگاهی زنانه بپردازند. (آذریک و سوشیان، ۱۴۰۱: ۲۳-۲۴)

لذا انواع سیستم‌های مردانه‌نگری که فمینیسم با آن‌ها درگیر است عبارتند از: مردانه‌محور زن‌ستیز، مردانه‌محور زن‌گریز، مردانه‌محور زن‌ابزار، مردانه‌محور زن همسان‌بین، مردانه‌محور بی‌تفاوت، مردانه‌نگر زن حیطة‌گزین و... (همان)

بنابراین در مقوله‌بندی مباحث جنسیتی می‌توان تمامیت نگرگاه‌ها و نگرزی‌های بشری را در مقوله‌سازی جنسیتی به طور کلی در سه ساحت مجزا تقسیم کرد که هر کدام از این سه ساحت در مواجهه با این دو امر سامان یافته‌اند: ۱- جنسیت‌گرایی، فراجنسیت‌گرایی و ناجنسیت‌گرایی. (ر.ک. مقدمه آذریک، عسگری، ۱۴۰۱: ۳۱) لذا در شعر این شاعر می‌توان مظاهر جنسیت‌گرایی را در موارد زیر یافت:

۲-۲-۱-۱. دفاع از حقوق زن‌ها

یکی از مظاهر جنسیت‌گرایی در اشعار فروغ دفاع از حقوق زن‌ها است. در این نوع نگرش فروغ زنانه‌محوری را مرکز نگرش خود قرار داده است و به هستی با محور قرار دادن جنسیت خود می‌نگرد لذا به دفاع از حقوق خود و سایر زن‌ها برخاسته می‌گوید:

شاید این را شنیده‌ای که زنان

در دل «آری» و «نه» بر لب دارند

ضعف خود را عیان نمی‌سازند

راز دار و خموش و مکارند. (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۹۴)

به خصلت‌ها و ویژگی‌های جنسیت زن اشاره می‌کند. او هنوز از زن‌بودن (جنس زن) در شعرهایش فراروی نکرده اما به خوبی توانسته با ارتباط بی‌واسطه با هم‌جنسانش به دیالکتیک ادراکی با آن‌ها بپردازد و درک کند که «نه» همیشه به معنای منفی نیست بلکه گاهی اوقات حجابی است که جنس زن از آن به عنوان سلاح استفاده می‌کند تا ضعف خود را بپوشاند و در ادامه به خصلت‌هایی اشاره می‌کند که جهان سنت به زن نسبت داده است. بنابراین فروغ در این سطرها از روانگاه زنانه یک زن سنتی به جنسیت‌اش و سایر زن‌ها می‌نگرد لذا می‌توان گفت که نوشخوارگاه روانی او ناخودآگاه جمعی-فردی روانشی-جنس-جنسیتی زن سنتی است.

در سطرهای فوق فروغ از فراروی به سمت سهم وجودی-موجودی خود دم می‌زند و ادعا می‌کند که می‌خواسته از ساختار سنت فراروی کند و امکانات وجودی خود را در ظرفیت‌های موجودی نمود بخشد اما به دلیل غلبه محدودیت‌هایی که ساختارها بر جنسیت‌اش تحمیل کرده‌اند او نتوانسته از ساختار سنت که او را در زن بودن به عنوان یک جنس نازل تعریف کرده است فراروی کند.

آن داغ ننگ خورده که می‌خندید بر طعنه‌های بی‌هده من بودم

گفتم که بانگ هستی خود باشم

اما دریغ و درد که زن بود (همان: ۱۳۰)

۲-۲-۱-۲. بیان عشق و دلبستگی

یکی از مضامین جنسیت‌گرایانه در سه مجموعه «اسیر، دیوار و عصیان» که به دفعات تکرار عاطفی بسیار فاصله دارد. عقل، آن گاه که به معراج می‌رود نامش «عشق» می‌شود. به عبارت دیگر عشق، عقلی است که دیگر در هیچ تعریف و چارچوبه‌ای که پیشاپیش برایش تعیین شده نمی‌ماند و بالاترین حد تکامل عقل است... عشق عقلی است که فراروی را آموخته و انسان را به خود باز می‌گرداند. «آذریک و همکاران، ۱۳۹۶، ج ۲: ۲۹۲» و عشق در سه طیف متفاوت تجلی می‌یابد، «عشق به مثابه جاذبه» که در کل در جزء و جزء در کل کائنات نفوذ کرده و قانون عمل و عکس‌العمل را به وجود می‌آورد، «عشق به مثابه به کمال خود رسیدن» نوع دیگری از انرژی عشق است. درست مانند بذر گل که هدفش تبدیل شدن به بوته گل است. و «عشق به مثابه فراروی از تعقل». در این مورد هوش انسان پس از استحاله یافتن به شعور به قدرتی دست یافت به نام تعقل که در آن از تمامی تعاریفی که باعث به وجود آمدن «خود» شده‌اند فراتر رفته و به اوج «فراخودشدگی می‌رسد.» (همان)

جویبار گیسوان خیس من

روی سینه‌اش روان شده

بوی بومی تنش

در تنم وزان شده (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۱۰)

دوست دارمش مثل دانه‌هایی که نوررا

مثل زورقی که موج را

مثل مزرعی که باد را

یا پرنده‌ای که اوج را دوست دارمش (همان: ۱۱)

در سطرهای فوق و سطرهای مشابه در سه مجموعه دیوار، عصیان و اسیر می‌توان گفت عشق و دل‌بستگی در فروغ حاصل جاذبه جنسی و غریزی و سرشتمانی است یعنی «عشق به مثابه جاذبه» که در تمام کائنات وجود دارد و در انسان بیشتر از سایر موجودات است زیرا سبب هم‌بستگی و دل‌بستگی می‌شود. در اشعار فروغ کلمات و اصطلاحات جنس‌محورانه به دفعات برای بیان عشق و دل‌بستگی بیان شده که حاصل زبان جنسیت‌زده فروغ است و نوشتار او را در قید ساختار جنسیت او که یک زن است قرار داده است. از جمله بستر آغوش، داغ بوسه پر حسرت، نازکنان، سرمه کشیدن، کنج لب، گیسوی افشان، حلقه زر، حلقه خوشبختی، شانه‌های لخت و... بنابراین عشق در سه مجموعه گفته شده از نوع جنسیت‌گرایانه است که در آنها تن زن و خود زن به عنوان یک جنسیت محور و مرکز عاطفه و سرایش اشعار است.

۲-۲-۱-۳. بیان مشکلات زن‌ها

بنابر اصل تشکیک موجودی می‌توان گفت سوژه تابع‌شناسا برای گسترش حیطة ادراک می‌بایست از ساختارها فراروی کند تا بتواند امکانات وجودی گسترده‌تری را نمود ببخشد. پس هر سوژه تابع‌شناسایی که بتواند با فراروی از ساختارها امکانات وجودی بیشتری را کشف و به ظرفیت‌های موجودی تبدیل کند تبدیل به سوژه فاعل‌شناسا می‌شود اما چنانچه به تبعیت از ساختارها تن دهد یک سوژه تابع‌شناساست. (مسیح، ۱۴۰۱: ۱۰)

در تمامی اشعار، فروغ یک سوژه تابع‌شناساست و نتوانسته از ساختارهایی که او را تعریف کرده‌اند فراروی کند. فروغ زن‌محورانه و از جایگاه یک سوژه تابع‌شناسا به زن‌ها می‌نگرد و کماکان در این ساختارها نفس می‌کشد؛ مشکلات و محدودیت‌های آن‌ها را می‌نگرد اما نمی‌تواند از ساختارها فراروی کند، ساختارهایی مانند سنت، مذهب، باورهای عامیانه و... چنان او را در برگرفته‌اند که تنها راه حلی که برای برون رفت از این ساختارهای ارائه می‌دهد کوچ

از شهر و دیار است؛ لذا فروغ نه از ساختارها فراروی می‌کند و نه به اصلاح و بازنگری ساختارها دست می‌زند. فروغ تنها به ساختارشکنی روی می‌آورد هنجارگريزانه از عشق به معشوق و محبوب زمینی دم می‌زند و در نهایت در سطرهای زیر همراه و همگام ساختارها می‌شود و برای خلاص شدن از گناهی که مرتکب شده است شستشو از رنگ گناه و لکه عشق را پیشنهاد می‌دهد.

می‌روم خسته و افسرده و زار

سوی منزلگه ویرانه خویش

به خدا می‌برم از شهر شما

دل شوریده و دیوانه خویش

می‌برم تا که در آن نقطه دور

شست‌وشویش دهم از رنگ گناه

شست‌وشویش دهم از لکه عشق (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۱۸)

در سطرهای زیر اذعان می‌دارد که نمی‌بایست دست به هنجارشکنی می‌زد زیرا در این ساختار زن به عنوان یک ملعبه و شیء تعریف شده لذا در اشعار فروغ با هنجارشکنی‌های فراوان رو به رو می‌شویم اما هیچ یک از این هنجارشکنی‌ها نتوانسته اجتماع را با خود همراه کند. زن بدبخت دل افسرده/ ببر از یاد دمی او را / این خطا بود که ره دادی / به دل آن عاشق بدخور را / آن کسی را که تو می‌جویی / کی خیال تو به سر دارد / بس کن این ناله و زاری را / بس کن او یار دگر دارد. (همان: ۳۵)

۲-۲-۱-۴. زبان جنسیت‌زده

رفتم که داغ بوسه پر حسرت ترا / با اشک‌های دیده ز لب شستشو دهم / رفتم که ناتمام بمانم در این سرود / رفتم که با نگفته به خود آبرو دهم (همان: ۲۱)

در این سطرها کاربرد کلماتی چون بوسه، شستشو دادن، رفتن و آبرو دادن به خود نمونه‌هایی از کاربرد زبان جنسیت‌زده در شعر فروغ فرخزاد است. بوسه پر حسرت را می‌توان در ساحت زنانه محوری تعبیر و تفسیر کرد و از جمله کاربرد افعال جنسی در شعر دانست. اما شستشو دادن، رفتن و با نگفته به خود آبرو دادن از نوع نگرش و نگاه زنانه نشات می‌گیرد. در نوع نگاه و نگرش زنانه به هستی هر چیزی با شستشو پاک و مطهر می‌شود. در این سطرها نیز فروغ گناه عشق را با شستشو توسط اشک پاک می‌کند زیرا در طول تاریخ و در خودآگاه و ناخودآگاه روانشی-جنس-جنسیتی شستشو فعلی زنانه است لذا رفتن را نیز می‌توان فعلی زنانه در نظر گرفت زیرا در فرهنگ سنتی زن از خانه و کاشانه شوی قهر می‌کند و می‌رود و یا این زن

است که به محض ارتکاب به عشق باید سنگسار شود و یا از اجتماع کناره‌گیری کند. لذا نوع نگرش در این سطرها زنانه‌نگر مردانه محور است. چون رفتن زن‌ها و سنگسار و هر نوع برخوردی با زن ناشی از محوریت قواعد و قوانین مردانه است. در نمونه بعدی «با نگفته به خود آبرو دهم» نوع دیگری از زنانه‌نگری مردانه محور است زیرا در اجتماع سنت‌زده و مردانه‌محور زنی که دچار عشق شده بدون سؤال و جواب و هر دفاعی محکوم است. حتی زنی که مورد تجاوز قرار گرفته باشد.

ای زن که دلی پر از صفا داری / از مرد وفا مجو، مجو هرگز / او معنی عشق را نمی‌داند / راز دل خود به او مگو هرگز (همان: ۴۱)

در این سطرها نیز نوع نگاه زنانه‌محور مردانه‌گریز است زیرا مردها را به عدم وفاداری و رازداری محکوم می‌کند و به نوعی از این نگرش مردانه دوری‌گزیده است و دیگران را نیز به پرهیز و دوری از مردان فرامی‌خواند.

آه بگذار که بر پنجره‌ها پرده را بکشم سرتاسر / با دو صد چشم پر از آتش و خون / می‌کشم دمبدم از پنجره سر (همان: ۲۵)

کشیدن پرده (خسته شدن از انتظار)، سرک کشیدن از پنجره (انتظار) و دمبدم مردن (در انتظار ماندن)، نوعی نگاه و نگرش زنانه به هستی و فعل انتظارکشیدن است که نوعی زنانه‌نگری است. در سنت و فرهنگ خوداگاه و ناخوداگاه جمعی-فردی که فروغ زندگی می‌کرد. این زن است که باید انتخاب شود و در انتظار انتخاب شدن بماند. در واقع زن به گونه‌ای ابژکتیو، موجود فعال و انتخاب‌گری نبوده؛ تا همچون مردان در صحنه رخدادها و رویدادها باشد بلکه همیشه پس‌پرده در انتظار خبر و نتیجه رخداد مانده است. این انتظار در روانگاه فروغ جانمایی شده و نوعی زنانه‌نگری را سامان داده است که در شعر فروغ بارها نمود یافته است.

بیا ای مرد، ای موجود خودخواه / بیا بگشای درهای قفس را / اگر عمری به زندانم کشیدی / رها کن دیگرم این یک نفس را (همان: ۲۸)

همان‌طور که مشخص است فروغ انتظار آمدن مردی را می‌کشد که به انتظارش پایان دهد لذا می‌توان گفت زبان جنسیت‌زده در فروغ حاصل زنانه‌محوری است و در سه مجموعه اول «دیوار، اسیر، و عصیان» از زنانه‌محوری مردستیز و زنانه‌محوری مردگریز و زنانه‌محوری مردانه‌نگر، به سمت زنانه‌نگری انسان‌محورانه (وجودگرایانه) فراروی نشده است.

زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه زر/ دید در نقش فروزنده او روزهایی که به امید وفای شوهر به هدر رفته، هدر/ زن پریشان شد و نالید که وای / وای، این حلقه که در چهره او / باز هم تابش و رخسندگی است/ حلقه بردگی و بندگی است (همان: ۶۰)

زنانه‌محوری مردستیز و مردگریز، از دیگر انواع جنسیت‌گرایی‌هایی است که در شعر فروغ نمود یافته است. در سطرها نیز فروغ ازدواج که یک ساختار متعین پیشینی است را هنجارگریزانه علامت بردگی و بندگی می‌داند و زنانه‌محورانه و مردستیزانه حلقه ازدواج را نشان بردگی و بندگی به شمار می‌آورد.

۲-۲-۱-۵. دغدغه‌های زنانه

دیروز به یاد تو و آن عشق دل‌انگیز/ بر پیکر خود پیرهن سبز نمودم/ در آئینه بر صورت خود خیره شدم باز/ بند از سر گیسویم آهسته گشودم/ عطر آوردم بر سر و بر سینه فشاندم/ افشان کردم زلفم را بر سر شانه/ در کنج لبم خالی آهسته نشاندم. (همان: ۳۷)

دغدغه‌های زنانه و بدنمندی در نگرش زنانه‌محور یکی از شاخصه‌هایی است که در آن زنان تن و بدن خود را و در واقع جنسیت خود را محور و مرکز افعال خود قرار می‌دهند و عشق زمینی امری تنانه است که فروغ بارها در اشعارش به این امر تأکید می‌کند. «بر پیکر خود پیرهن سبز نمودم/ بند ز سر گیسویم آهسته گشودم/ عطر آوردم بر سر و سینه فشاندم و..» از جمله مظاهر تن‌کامانه و زنانه‌محور در شعر فروغ است.

۲-۲-۲. فراجنسیت‌گرایی

این شیوه زیست که حتی توانسته در پارادایم نقد عمیق‌گرای خود سیستم نقادانه‌ای را برای واکاوی آثار هنرمندان، شعرا و نویسندگان برسازد بر این باور است که انسان‌ها دارای هفت خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی هفت‌گانه هستند که در ساختار مشکک تمام آن‌ها ظرفیت‌های موجودی فراوانی در اختیار بشر قرار دارد که هر انسانی که در ساحتی از یک یا چند خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی خود را محدود سازد بی‌تردید امکانات وجودی (لوگوسیک) فراوانی را از دست خواهد داد یعنی یک فراگرا فقط مثلاً نمی‌گوید من کرد یا ترک یا عرب یا فارس یا... هستم بلکه می‌گوید من کرد هم هستم یا من ترک هم هستم و... در همین وادی هر انسان، تمام سهم وجودی خود را از هستی در یکی از ساحات موجودیتش همانند زن یا مرد بودن نیز محدود نمی‌کند. (ر.ک. مقدمه آذرپیک، عسگری، ۱۴۰۱: ۲۷) پس تفاوت بنیادین ناجنسیت‌گرایی و فراجنسیت‌گرایی در آن است که ناجنسیت‌گرایان، جنسیت

را در جهان انسانی برای نمود امکانات وجودی مزاحم و حاشیه می‌دانند اما فراجنسیت‌گرایان جنس و جنسیت را ظرفیت‌هایی شگرف و بالقوه برای به فعلیت درآوردن امکانات وجودی می‌داند و نقطه اشتراک هر دو باورمندی به امکانات وجودی و سهم‌مشترک زن و مرد از وجود انسانی فارغ از جنسیت است. یک ناجنسیت‌گرا غریزه جنسی را با دوری از اجتماع، عدم عشق ورزیدن طبیعی و عدم تشکیل خانواده مذکر و مؤنث بودگی را در خود انکار می‌کنند اما فراجنسیت‌گرا در زندگی طبیعی عمل می‌کند. جهان مذکر و مؤنث‌بودگی را همان گونه که در چرخه زیست و جان جامعه و جهان انسانی است تعیین می‌بخشد و صرفاً در آن محدود و محصور نمی‌ماند و از آن به منظور دستیابی به سهم مشترک و جنس سوم خود، بدون انکار و نفی ساحات طبیعی خود فرا می‌رود. پس فراتر از ساختارهای طبیعی آن غرایز طبیعی را به ساحتی فرایی و بسیط گسترش می‌دهد. (همان)

۲-۲-۱. نگاه مادرانه

یکی از مظاهر فراجنسیت‌گرایی در آثار فروغ فرخزاد نگاه مادرانه داشتن است. «نگاه مادرانه در ساحت وجودی با ساحت غریزی و سرشتمانی دو امر متفاوت‌اند یعنی مادر اگر فقط در ساحت به دنیا آوردن فرزند توسط جنس مؤنث تعبیر شود؛ جنبه صرفاً غریزی دارد مانند به دنیا آوردن فرزند انسان یا بز یا خرگوش و... اما اگر از جنبه غریزی و ساختار پیشینی که میان تمام موجودات که فرزندآوری دارند فراتر برود به یک نگاه برای نگرستن برای تمام هستی و موجودات دیگر و حتی انسان‌های دیگر تعیین یابد آن نگاه مادرانه فراجنسیت‌گرایانه خواهد بود یعنی با حفظ و همراهی آن ساحت مؤنث‌بودگی به سمت سهم مشترک و وجود انسانی فراتر می‌رود و به آن اصالت می‌دهد. (ر.ک. مقدمه آذریک، مسیح، ۱۴۰۰: ۸۶)

لای لای، ای پسر کوچک من / دیده بر بند که شب آمده است / دیده بر بند که این دیو سیاه / خون به کف، خنده به لب آمده است... دیوم اما زمن دیوتری / مادر و دامن ننگ‌الوده! آه، بردار سرش از دامن / طفلک پاک کجا آسوده؟ (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۳۷)

در این ابیات، با نگاه مادرانه در ساحت غریزی و سرشتمانی مواجه هستیم که فروغ برای پسرش لالایی می‌خواند و از دغدغه‌ها و درنگ‌های یک زن که دامنش به گناه آلوده شده است حرف می‌زند. دیو سیاه را می‌توان تمام ساختارهای پیشینی و سنت‌زده‌ای در نظر گرفت که حق و حقوق مادری را به خاطر قواعد و قوانین زن‌ستیزانه از او سلب کرده و می‌توان نگاه فروغ در این سطرها را نوعی مردانه‌محوری زن‌ستیزانه نامید. با توجه به محتوای اثر «دیو سیاه» اثر بیانگر حس و حالات زنانه‌ای با زبانی داستانی است که یک مادر برای سرگرم کردن

کودکش به کار می‌برد لذا فروغ در این اثر نتوانسته از ساحت غریزی مادر بودن فراروی کند و نسبت به هستی و سایر دگرسوژه‌ها حس و عواطف مادرانگی‌اش را بسط و گسترش دهد. بنابراین نگاه مادرانه در این اثر از نوع فراجنسیت‌گرایانه نیست بلکه غریزی است. راه آب بود و قرقره آب/ علی کوچیکه و حوض پر آب/ « علی کوچیکه/ علی کوچیکه/ نکنه تو جات وول بخوری حرفای ننه قمر خانوم/ یادت بره گول بخوری تو خواب اگه ماهی دیدی خیر باشه/ خواب کجا حوض پر از آب کجا/ کاری نکنی که اسمتو / تو کتابا بنویسن (همان: ۲۳۸)

این حرفا حرف اون کسی نیس که اگه/ یه بار تو عمرشون زد و یه خواب دیدن/ خواب پیاز و ترشی و چلوکباب دیدن/ ماهی چیکار به کار خیک شکم تغار داره/ ماهی سهله، سگشم از این تغارا عار داره/ ماهی تو آب می‌چرخه و ستاره دست‌چین می‌کنه/ اونوخ به خواب هر کی رفت/ خوابشو از ستاره رنگین می‌کنه/ می‌برتش، می‌برتشاز توی این دنیای دلمرده چاردیواریا/ نق نق نحس ساعت‌ها، خستگیا، بیکاریا، دنیای آش رشته و وراجی و شلختگی. درد قولنج و درد پرخوری و درد آختگی ... می‌برتش می‌برتش، از توی این همبونه کرم و کثافت و مرضبه آبیای پاک و صاف آسمون میبرتش...

۲-۲-۲-۲. انتقاد از اجتماع

وقتی در آسمان، دروغ وزیدن می‌گیرد/ دیگر چگونه می‌شود به سوره‌های رسولان سرشکسته پناه آورد (همان: ۲۶۸)

دیگر خیالم از هر سو راحت است/ آغوش مهربان مام وطن/ پستانک سوابق پر افتخار تاریخی/ لالیی تمدن و فرهنگ/ و جق جق جققه قانون (همان)

فروغ در مجموعه آخرش جایی که به پختگی و تکامل اندیشگانی می‌رسد نگاهش را از من سوژه بر می‌گیرد و به جهان اطراف و امور موجود در اجتماع می‌نگرد لذا در مجموعه آخر از تنانه‌نویسی دست می‌کشد و به امور فراجنسیتی می‌پردازد و آثار زیبایی و ماندگاری خلق می‌کند.

۳-۲-۲-۲. دغدغه‌های وجودی موجودی

منم آن مرغ، آن مرغی که دیرپست/ به سر اندیشه پرواز درم/ سرودم ناله شد در سینه تنگ/ به حسرت‌ها سر آمد روزگام (همان: ۲۸)

فراروی از دغدغه‌ها و احساسات جنسیت‌گرایانه منجر به ایجاد نگرگاهی فراجنسیت‌گرایانه شده است که در آن فروغ به دنبال خویشتن خویش و امر والا می‌گردد. /به سر اندیشه پرواز دارد/ پرواز در این سطرها پرواز به سمت یاد و نام و نشان و آغوش معشوق نیست.

چرا توقف کنم چرا؟ / پرنده‌ها به جستجوی جانب‌آبی رفته‌اند / افق عمودی است... / چرا توقف کنم؟ / راه از میان مویرگ‌های حیات می‌گذرد کیفیت محیط کشتی زهدان ماه / سلول‌های فاسد را خواهد کشت... / من از سلالهٔ درختانم تنفس هوای مانده ملولم می‌کند. / ... نهایت تمامی نیروها پیوستن است / به اصل روشن خورشید / و ریختن به شعور نور... صدای ریزش نور ستاره بر جدار مادگی خاک / صدای انعقاد نطفهٔ معنی / و بسط ذهن مشترک عشق / صدا، صدا، صدا، تنها صداست که می‌ماند. (همان: ۲۹۸-۲۹۹)

بلکه پرواز به سمت نور و روشنایی و آرامش روحی است و آرامش جسمی و صرفاً لذت‌طلبانه نیست بلکه معنی‌گرایانه، وجودی و اندیشمندانه است که می‌تواند در هستی صدایی خلق کند لذا این نوع نگرش در اشعار فروغ مظاهر فراجنسیت‌گرایی است که توانسته است از ساختار جنسیت‌زده‌ای که روانگه وجودی او را تحت تسلط داشت فراروی کند.

از آینه بپرس نام نجات‌دهنده‌ات را / آیا زمین که زیر پای تو می‌لرزد / تنها تر از تو نیست؟ / ... من شبدر چهارپری را می‌بویم / که روی گور مفاهیم کهنه روئیده است... آیا دوباره من از پیلهٔ کنجکاو خود بالا خواهم رفت / تا به خدای خوب که در پشت بام خانه قدم می‌زند سلام بگویم؟ (همان: ۲۸۵) و در نهایت همانند سایر زن‌های مقهور ساختارها به دنبال کسی برای خارج شدن از وضع موجود نیست و منتظر یک ناجی نمی‌ماند بلکه خود را ناجی وضع موجود خود می‌یابد. من از کجا می‌ایم / من از کجا می‌آیم / که اینچنین به بوی شب آغشته‌ام؟ (همان: ۲۷۳)

۲-۲-۲-۴. طبیعت‌گرایی

من از میان ریشهٔ گیاهان گوشتخوار می‌آیم / و مغز من هنوز / لبریز از صدای وحشت پروانه‌ای است که او را در دفتری به سنجاق / مصلوب کرده بودند. (همان: ۲۸۳)

ارتباط بی‌واسطهٔ فروغ با طبیعت و عناصر طبیعی سبب شده که او خود را عنصری از طبیعت بداند تا جایی که با پروانه‌ای که بر دفتر سنجاق می‌شود هم‌ذات‌پنداری می‌کند. بعد از تو ما صدای زجره‌ها را کشتیم / و بصدای زنگ که از روی حرف‌های الفبا بر می‌خواست / و به صدای سوت کارخانه‌های اسلحه‌سازی، دل بستیم (همان: ۲۷۹)

و به نهادهایی که دست به تخریب طبیعت می‌زنند سخت می‌تازد. و مظاهر صنعتی شدن را نکوهش می‌کند.

زبان گنجشکان یعنی: بهار، برگ، بهار / زبان گنجشکان یعنی: نسیم، عطر نسیم / زبان گنجشکان در کارخانه می‌میرد (همان: ۲۷۵)

کسی به فکر گل‌ها نیست / کسی به فکر ماهی‌ها نیست / کسی نمی‌خواهد باور کند که باغچه دارد می‌میرد. (همان: ۲۸۶)

۲-۲-۳. ناجنسیت‌گرایی

این شیوه در دو شاکله در فلسفه و ادبیات نوقلندرانه با تئورایز کردن جهان‌بینی قلندران‌ی چون حافظ شیرازی در فراگرایی برای نخستین بار مطرح شد و دارای ویژگی‌های ذیل است: الف- با ارائه سوژه-ابژه شناور، خواهان فراروی بی‌قید و شرط یک وجود در تمام ساحات موجودیتی خود و دیگری‌ها شده است.

ب- ناجنسیت‌نویسی یعنی اثری که تا حد امکان فراتر از هرگونه دغدغه و درنگ جنسی-جنسیتی است. (ر.ک. مقدمه آذریک، مسیح، ۸۹: ۱۴۰۰) لذا در ناجنسیت‌گرایی خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی روانشی-جنس-جنسیتی حذف و نادیده گرفته می‌شود. اما ناجنسیت‌گرایی نویسی از این واقع‌گرایی فراروی می‌کند و از پتانسیل زنانه‌نویسی نیز فراروی می‌کند. (همان)

۲-۲-۳-۱. انتقاد از جنسیت زنانه

مادرم تمام زندگیش / سجاده‌ایست گسترده / در آستان وحشت دوزخ / مادر همیشه در ته هر چیزی / دنبال جای پای معصیتی می‌گردد / و فکر می‌کند که باغچه را کفر یک گیاه / آلوده کرده است / مادر تمام روز دعا می‌خواند / مادر گناهکار طبیعی‌ست و فوت می‌کند به تمام گل‌ها / و فوت می‌کند به تمام ماهی‌ها / و فوت می‌کند به خودش / مادر در انتظار ظهور است و ببخششی که نازل خواهد شد. (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۲۸۷-۲۸۸)

و خواهرم که دوست گل‌ها بود / و حرف‌های ساده قلبش را / وقتی که مادر او را می‌زد / به جمع مهربان و ساکت آن‌ها می‌برد / و گاه گاه خانواده ماهی‌ها را به آفتاب و شیرینی مهمان می‌کرد. او خانه‌اش در آنسوی شهر است / او در میان خانه مصنوعیش / و در پناه عشق همسر مصنوعیش / با ماهیان قرمز مصنوعیش / و زیر درختان سیب مصنوعی‌اش آوازهای مصنوعی می‌خواند و بچه‌های طبیعی می‌سازد. (همان: ۲۸۰)

در سطرهای فوق فروغ با انتقاد از جنسیت زنانگی که تحت تسلط ساختارها است به رفتارهای ساختارزده مادر و خواهرش انتقاد دارد و اذعان می‌کند که خواهرش طبع لطیفی دارد و به طبیعت مهر می‌ورزد اما در یک جهان مصنوعی و ساخته و تحت تسلط ساختارها زندگی می‌کند، که در آن تنها کودکان امری طبیعی هستند. همه مظاهر ساختارها تبدیل به نهاد شده‌اند و دیگر طبیعی نیستند تنها امر حیات طبیعی است. هر چند فروغ در ساحت غیرجنسیتی و من و تو شناور در شعرش آنچنانکه بایسته و شایسته است نتوانسته به دیدگاه ثابتی در این باره دست یابد.

۳. نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی آثار فروغ فرخزاد می‌توان گفت در فلسفه و ادبیات دو نوع نگرگاه هستی‌شناسی زنانه‌نگر و مردانه‌نگر وجود دارد که در ساحت‌های مشکک انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفت‌گانه ساحت‌متعددی می‌پذیرد. فروغ در برخی اشعار زنانه‌نگرانه به طبیعت و وقایع اجتماع می‌نگرد و در پاره‌ای از اشعار زنانه‌محورانه به هستی می‌نگرد. در زنانه‌نگری و مردانه‌نگری مرکزیت نوع نگرگاه به هستی است و جنسیت محوریت ندارد اما در زنانه‌محوری و مردانه‌محوری که نگرش و نگارش بر محوریت جنسیت است انواع موج‌های فمینیستی و ماکیستی شکل گرفته است لذا دو قطبیتی در زبان به وجود می‌آید در حالی که در نگرگاه فرافمینیسم زبان به ماهو وجود و زنانگی و مردانگی نیز به ماهو وجود نگریسته می‌شوند و زبان نیز دچار دو قطبیتی زنانه و مردانه و جنگ بی‌سرانجام جنسیت‌ها در نوشتار نخواهد بود. پس می‌توان گفت تفاوت ذوجیتی دگرسوژگرایانه دارند اما تضاد دوقطبی جنسیت‌محورانه ندارد. فرخزاد در اشعار آخرش توانسته است از زنانه‌محوری به سمت زنانه‌نگری فراروی کند و به جای کلمات اروتیک یا احساسات زنانه، زنانه‌نگرانه به هستی و وقایع بنگرد. علاوه بر این در پاره‌ای از آثار با زنانه‌محوری مردانه‌نگر مواجه هستیم که نشان از گسترش بنیان‌روایت مردسالارانه در روانگاه جنس-جنسیتی-روانشی دارد. لذا می‌توان اشعار فروغ را از منظر جنسیت به چهار دسته تقسیم کرد:

یک- تنانه‌نگرانه: جنسیت در ساحت ارگانیک و بدن‌مندانانه تعریف می‌شود و با المان‌هایی که به نوعی، شعر را در جستارهای اروتیکی آن محصور و محدود کرده است.

دو- جنسیت‌محورانه: در آن معیار و مکیال شاعر گفتن حق‌های حیاتی، ضروری و اجتماعی خود از جنس مخالف است

سه- زنانه‌نگری خودمرکزبینانه: در این نوع نگرش اگر چه شاعر به تحقیر و تصغیر جنس مخالف دست نمی‌زند اما ساحت جنسیت خود را مرکز هستی‌شناسی خود قرار می‌دهد و به آفرینش‌هایی دست می‌زند که در آن فقط زنانگی خارج از هرگونه وابستگی دست‌آمده‌های هستی‌شناسانه جنس مخالف در تاریخ بنابر نگرگاه‌های زنانه‌نگری تمام تاریخ یک پیوسته مردانه‌نگر است که باید زن‌ها از آن گذر کنند و جهانی صرفاً زنانه بیاورند.

چهار- زنانه‌نگری وجودمحورانه: به جنس‌همافزا اشاره دارد که در آن زن با تمام فراخوانی عظیم خود تنها یکی از نمودهای هفت‌گانه وجود انسانی یک زن است.

کتاب‌شناسی

کتاب‌ها

۱. تانگ، ر (۱۳۹۸)، نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی، ترجمه نجم عراقی، تهران: نی
۲. سلدن، راما (۱۳۷۷)، راهنمای نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو
۳. عسگری، عاطفه (۱۴۰۱)، زبانه‌های عاشقانه، تهران: امید سخن
۴. فتوحی، محمود (۱۳۹۱)، سبک‌شناسی: نظریه‌ها و روش‌ها، تهران: امید سخن
۵. فرخزاد، فروغ (۱۳۸۶)، دیوان اشعار، تهران: سایه نیما
۶. مسیح، نیلوفر (۱۴۰۰)، جنس سوم، کرمانشاه: دیباچه
۷. مکاریک، ایرنا (۱۳۸۴)، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی، ترجمه مهران مهاجر و حمد نبوی، تهران: آگه
۸. هام مگی (۱۳۸۲)، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه فیروزه مهاجر و همکاران، تهران: توسعه

مقالات

۱. آذریک، آرش، مسیح، نیلوفر (۱۴۰۲) سوژه، دیگری، دگرسوژه از راسیونالیسم تا فرائیسم، دومین کنفرانس روانشناسی، علوم تربیتی، علوم اجتماعی و علوم انسانی
 ۲. آذریک، آرش، سوشیان، ستی سارا (۱۴۰۱)، اکوفمینیسم و فرافمینیسم در ادبیات طبیعت‌گرا، پژوهش‌های نوین ادبی، سال اول، شماره دوم، صص ۳۲-۱
 ۳. مسیح، نیلوفر (۱۴۰۱) زبان به مثابه فراسوژه، پژوهش‌های نوین ادبی، سال اول، شماره اول، صص ۲۸-۱
 ۴. نجفی عرب، ملاحظت، حسنی رنجبر، احمد (۱۳۹۲) زبان و جنسیت در رمان شوهر آهو خانم، تهران، مطالعات نقد ادبی، دوره ۸، شماره ۳۰، صص ۱۷-۱
5. Cixous, h. (1976) "the laugh of the medusa". Trans, k. cohen and p. cohen, signs: journal of wimen in cultrure and socity, 1(4): 875_93
6. robert (1983) dictionnaire le petit Robert. paris

Gender, Non-Gender, and Fara-gender Expression in Forough Farrokhzad's Poetry

*Alireza Azarpeyk¹- Parvin Ahmadi²

1. Master of Sustainability Literature, Razi University, Kermanshah, Iran (corresponding Author) Email: Ali.Azar@yahoo.com
2. Master's student in Linguistics, Payam Noor University Eslamabad-e-Gharb , Kermanshah, Iran.

Article Info (65-85)

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received:

26 April 2023

Accepted:

20 September 2023

Keywords:

Fara-feminism

Gendered writing

Fara-gender writing

Non-gender writing

Forough

Farrokhzad

Language is considered one of the fundamental elements of writing. Many believe that there are differences between masculine and feminine language in writing. Therefore, in the radical and postmodern branch of the feminist movement, language and feminine writing have received significant attention. However, the existence of such a language is not compatible with the logic of language formation, and gender cannot be an effective factor in creating an independent language. Therefore, feminist linguistics, as a branch of structuralism, with its distinction between feminine writing, Fara-gender writing, and non-gender writing, attempts to examine examples and clarify the mentioned perspectives. This article, while examining various types of writing, including gender, Fara-gender, and non-gender, seeks to provide a different perspective on the relationship between language and gender and any pre-existing patterns that divide written language into feminine and masculine. By analyzing works by Forough Farrokhzad, it presents examples of various relationships between language and writing to demonstrate that the categorization of writing into feminine and masculine is entirely gender-biased. This research has collected the concept of feminine and masculine writing and sought answers beyond what previous researchers have presented using a descriptive-analytical method, with qualitative data collection through library sources and data analysis.
